

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۷۵ - دوشنبه ۱۴/۱/۹۶

اجتهاد و تقلید

با پایان یافتن بحث تعادل و ترجیح، در حقیقت آنچه مربوط به مسائل علم اصول بود تمام شد. از قدیم بعضی کتب اصولیه مشتمل بر بحث اجتهاد و تقلید بوده است، ظاهراً ذریعۀ سید مرتضی علیه السلام که اول کتاب اصولی مفصل از شیعه است که در دست است، این مبحث را دارد. همچنین کتاب *علاء* شیخ طوسی علیه السلام نیز این بحث را شامل است. معارج محقق، کتب اصولی علامه، کتاب *معالم الدین* و *زبدۀ شیخ بهایی* علیه السلام نیز این بحث را دارند. در هر حال بسیاری از کتب قدیمی، مشتمل بر بحث اجتهاد و تقلید بوده است.

اما شیخ علیه السلام گرچه دوره اصول را ننوشته است و فقط مباحث عقلیه را نوشته است، این مبحث را ندارد. شاید نکته اش این بوده است که شیخ علیه السلام رسائل را ننوشته است؛ یعنی چند رساله از قبیل *رساله قطع و ظن*، *رساله برائت*، *استصحاب* و *تعادل و ترجیح* را ننوشته است که آنها را *الرسائل* نامیده است، لذا کشف می شود نخواستن کتاب کاملی بنویسد. معروف است که در پاسخ به این سؤال که چرا بحث الفاظ را ننوشته است، فرموده است: *هدایة المسترشدين* که نوشته برادر صاحب فصول است و حاشیه بر معالم است، مغنی است. کسانی که بر طبق *رسائل*، اصول را تدریس می کردند مثل مرحوم نائینی، این بحث را ندارند. در تقریرات اصول مرحوم عراقی یعنی *نهایة الافکار* نیز گرچه مبحث اجتهاد و تقلید وجود دارد اما مرحوم مقرر، آقای شیخ محمد تقی بروجردی علیه السلام خودش این مبحث را ننوشته است و به *نهایة الافکار* ضمیمه کرده است. ولی در *مقالات الاصول*، این بحث موجود است.

آیا «اجتهاد و تقلید» جزء مباحث علم اصول است؟

مرحوم آخوند به صراحت ذکر کرده اند که مبحث اجتهاد و تقلید، خاتمه علم اصول است و جزء علم اصول نیست.

آنچه ما به عنوان معیار علم اصول ذکر کردیم این بود که موضوع علم اصول، حجج عامه ای است که

تناسب الفقه تناسباً قریباً، و تعریف علم اصول عبارتست از: العلم الباحث عن الحجج العامة التي تناسب الفقه تناسباً قریباً؛ علم اصول علمی است که حجت‌های عامی را که مناسب فقه است (به نحو مناسبت قریبه؛ نه مناسبت بعیده) بررسی می‌کند؛ یعنی موضوعات علم اصول اولاً باید حجت باشد؛ یعنی چیزی باشد که یحتج المولی به علی عبده؛ یعنی مولا بتواند به آن بر بندگانش احتجاج کند و قطع عذر کند، کما اینکه بنده هم با تمسک به آن بتواند در مقابل مولی ابداع عذر کند. و عامه بودن یعنی اختصاص به مسئله‌ای دون مسئله‌ای نداشته باشد و طبیعتش به گونه‌ای باشد که در ابواب مختلف فقه و مسائل گوناگون، سیلان داشته باشد، مانند حجیت خبر واحد، استصحاب، اصل برائت و ...، به خلاف اینکه این حجیت، خاص باشد؛ یعنی مربوط به فلان لغت باشد. مثلاً اینکه «غنا» ظهور در صوت مرجع مطرب دارد، در غیر از بحث غنا در جای دیگری به کار نمی‌رود، اما اینکه امر ظهور در وجوب دارد یا نه، مبحثی عام است و می‌تواند در قالب اشیاء مختلفی قرار بگیرد، صلّ، صم، زکّ و پس حجج عامه یعنی حجتی باشد که عمومیت داشته باشد و خاص یک مسئله نباشد.

همچنین حجج عامه باید مناسب فقه باشند. ممکن است به چیزهایی احتجاج شود اما ربطی به فقه که احکام فرعیة شرعیة مربوط به مکلفین است، نداشته باشد؛ در این صورت به این حجج کاری نداریم. احتجاجاتی که مربوط به فقه است، به نحوی است که از نتیجه آن، حکم فرعی شرعی کلی استفاده می‌شود، مثل وجوب نماز جمعه، صوم فلان، حرمت غنا و ...، لکن تناسب باید قریب باشد؛ زیرا ممکن است برخی اوقات، چیزهایی در نحو و صرف و منطق باشد که می‌شود با آن احتجاج کرد و یک نوع تناسبی هم با فقه داشته باشد اما آن را جزء علم اصول نمی‌دانیم؛ چون تناسب بعید است.

برخی گفته‌اند تناسب باید به حدی باشد که آنچه اثبات می‌شود در اصول، بدون هیچ واسطه‌ای کبری برای استنباط حکم فرعی قرار گیرد؛ مثلاً این چنین باشد که «خبر الثقة قام علی وجوب صلاة الجمعة، و کل ما قام خبر الثقة علی وجوبه فهو واجب، فصلاة الجمعة واجبة»، در اینجا واسطه‌ای وجود ندارد. اما در ابتدای بحث اصول گفتیم اگر این معیار را بخواهیم به جدّ حفظ کنیم، برخی مباحث علم اصول که ذوق می‌پذیرد آنها جزء علم اصول هستند، از علم اصول خارج می‌شود. از این جهت گفتیم لازم نیست بدون واسطه با آن کبری بتوانیم استنباط حکم فرعی جزئی کنیم، بلکه اگر یکی دو واسطه خورد به حدی که ذوق عرفی، آن را می‌پسندد و می‌پذیرد، کافی است که بحث از آن، بحث اصولی باشد و آن امر موضوع علم اصول باشد، مثل برخی از مباحث الفاظ و مفاهیم و امثال آن.

طبیعی است که این تعریف از علم اصول، با ادخال اجتهاد و تقلید در علم اصول سازگاری ندارد؛ زیرا بحث از اینکه اجتهاد چیست، مجتهد کیست و چه شرایطی دارد یا ندارد، یا انواعش چیست، در طریق استنباط قرار نمی‌گیرد؛ زیرا اجتهاد، اسم برای استنباط است، لهذا نمی‌توانیم بحث از اجتهاد را جزء علم اصول بگیریم؛ زیرا نتیجه بحث اجتهاد این نیست که یک حکم فرعی کلی از آن استنباط شود، کما اینکه بحث از تقلید هم بحث از چیزی نیست که در طریق استنباط است، بلکه مقابل استنباط است.

پس همان‌طور که مرحوم آخوند فرمودند، می‌توانیم بگوییم که بحث از اجتهاد و تقلید چون مناسبت خوبی دارد و مدخل برای فقه است، آن را خاتمه علم اصول قرار می‌دهیم؛ زیرا علم اصول، به ما قدرت استنباط می‌دهد، لذا مناسب است بدانیم استنباط و اجتهاد چیست، حدودش کدام است و انواعش چیست. استنباط و اجتهاد نیز موضوع جواز تقلید است و تقلید بدلیل اجتهاد، پس مناسب است همان‌طوری که از اجتهاد صحبت می‌شود، از تقلید هم صحبت شود، البته به اندازه‌ای که مناسب است خاتمه علم اصول قرار گیرد؛ چون تقلید ممکن است مسائل زیادی داشته باشد که آن را می‌توانیم در جای دیگری مطرح نماییم.

اهمیت بحث از «اجتهاد و تقلید»

این مبحث، مبحث مهمی است. اولاً باید دانست اجتهاد و مجتهد و انواع آنها چیست، ثانیاً باید احکام اجتهاد و مجتهد را بشناسیم. اگر قائل شدیم تقلید از مجتهد اعلم لازم است، باید بفهمیم ملاک اعلمیت چیست و اعلم چگونه تشخیص داده می‌شود و در صورتی که تشخیص داده نشد چه باید کرد. این‌ها مسائل لازمی است که هر فردی اعم از اینکه اهل نظر باشد یا مقلد باشد، نیازمند به آن است. حداقل این است که فرد در اعمال خود ناچار از اجتهاد یا تقلید است، با غمض عین از احتیاط که همیشه ممکن نیست، چه رسد به اینکه چه‌بسا در معرض سؤال هم قرار گیرد. لذا از مسائلی است که بسیار مورد نیاز است و باید به دقت بررسی شود.

حتی با احتیاط در خیلی جاها نمی‌توان خود را فارغ از اجتهاد یا تقلید کرد؛ چون برخی جاها دوران امر بین محذورین است و نمی‌شود احتیاط کرد، بلکه باید یا تقلید کرد یا اجتهاد. گاهی هم که دوران امر بین محذورین نیست ولی احتیاط آنقدر سخت است که فرد، وقت کافی برای انجام عمل علی سبیل الاحتیاط ندارد. اگر سخت هم نباشد در برخی موارد گرفتار مشقت‌هایی می‌شود که معلوم نیست تحملش رجحان داشته باشد. احتیاط مطلوب است اما اگر منجر به مشقت‌هایی شود که موجب برخی خرج‌ها و ضررها باشد، نمی‌دانیم شارع راضی به این احتیاط باشد در حالی که راه برای استنباط یا تقلید صحیح باز است و

چه بسا موجب اختلال نظام می‌شود که جایز نیست.

معنای اجتهاد

اجتهاد به معنای استنباط، واژه‌ای است که در روایات نیامده است و کسی فکر نکند که در روایات درباره اجتهاد صحبت شده است و مثلاً لغتی است که شارع آن را در معنای مورد نظر به کار گرفته باشد، یا دقیقاً به همان معنای لغوی یا معنای خاصی که مثلاً حقیقت شرعی شده باشد. این واژه بدین معنا در روایات ما موجود نیست، بلی به معنای مطلق تلاش یا تلاش عبادی آمده است. تنها چیزی که هست این است که عامه در روایتی نقل می‌کنند هنگام فرستادن معاذ بن جبل به عنوان قاضی به یمن، پیامبر ﷺ به او مطالبی را فرمودند و او گفت: «اجتهد رأیی و لا آلو؛ من در رأی خودم اجتهاد می‌کنم و کوتاهی نمی‌کنم» و حضرت حرف او را تأیید کردند که: الحمد لله الذی وفق رسول رسول الله. البته خواهیم گفت که در مورد این روایت، حتی سنی‌هایی که در این مسائل قدری دقت دارند، گفته‌اند این روایت سر و ته ندارد، هرچند معروف است و حتی به گونه دیگری نقل شده است.

معنای لغوی اجتهاد

به هر حال لفظ اجتهاد، از باب افتعال است و مشتقات متعدده‌ای دارد. ماده اصل آن «ج ه د» است. معجم مقاییس اللغة در اینجا این چنین آورده است:

«الجیم و الهاء و الدال أصله المشقة، ثم یحمل علیه ما یقاربه»؛ اصلش به معنای مشقت است، سپس آنچه نزدیک به آن معنا و مناسب با آن معنا بوده، بر آن حمل شده است؛ یعنی در آن استعمال شده است. «یقال جَهِدْتُ نفسی و أَجْهَدْتُ»؛ خود را به مشقت انداختم. باب افعال و باب ثلاثی مجرد، هردو به یک معنا است. همچنین جُهد را به معنای طاقت هم دانسته است، اما نه اینکه یک معنای اصلی باشد، بلکه به

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۸۶:

الجیم و الهاء و الدال أصله المشقة، ثم یحمل علیه ما یقاربه.

یقال جَهِدْتُ نفسی و أَجْهَدْتُ و الجُهد الطّاقة. قال الله تعالی: وَ الَّذینَ لا یجدونَ إلّا جُهدَهُمْ. و یقال إنَّ المجهود اللبّ الذی أُخْرِجَ زُبده، و لا یکاد ذلک [یکون] إلّا بمشقة و نَصَب. قال السّمّاح:

تُضَح و قد ضَمِنَتْ ضَرَّاتُهَا غُرْفاً
مِنْ طَیِّبِ الطَّعْمِ حُلُوٍ غَیْرِ مَجْهُودٍ

و مما یقارب البَابَ الجَهادُ، و هی الأرض الصّلبة. و فلانُ یجُهدُ الطّعامَ، إذا حَمَلَ علیه بالأکل الكثير الشدید. و الجاهد: الشّهوان. و مَرَعَى جَهِیدٌ: جَهدَهُ المالُ لِطَیِّبِهِ فَأَکَلَهُ.

این مناسبت که معلوم است کسی که همه طاقتش را به کار می‌گیرد، به مشقت می‌افتد.

«و مما يقارب الباب الجهاد»؛ از آن چیزهایی که نزدیک باب است، جهاد می‌باشد، جهاد یک معنایش ارض صلبه است. یا فلانٌ يَجْهَدُ الطَّعَامَ؛ یعنی کسی که زیادی خورد و خودش را به زحمت انداخت، و الجاهد: الشَّهْوَانُ؛ پر اشتها هرچه پیدا می‌کند حمله می‌کند، و مَرَعَى جَهِيدٌ؛ چراگاهی که جهید است، جَهْدُهُ الْمَالُ لِطَيْبِهِ فَأَكَلَهُ. معجم مقاییس اصل همه این‌ها را از مشقت می‌داند.

در مفردات الفاظ القرآن، دو اصل برای این لغت بیان می‌کند^۱ و می‌گوید: «الجهدُ و الجُهدُ: الطاقة و المشقة»؛ یعنی به دو معنای طاقت و مشقت آمده است. و برخی گفته‌اند که جَهْد به معنای مشقت است و جُهد به معنای وسع است. و جَهْدْتُ رأیی و أَجْهَدْتُهُ: أتعبته بالفکر؛ چه ثلاثی مجرد و چه باب افعال یعنی اتعبته، و الجهادُ و المجاهدة: استفراغ الوسع فی مدافعة العدو؛ یعنی تمام توان را بیرون کشیدن در دفع دشمن.

برخی هم اصل را همان طاقت گرفته‌اند، در صحاح: الجهدُ و الجُهدُ: الطاقة^۲. و آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ لَا

۱. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۰۸.

الجهدُ و الجُهدُ: الطاقة و المشقة، و قيل: الجهد بالفتح: المشقة، و الجهد: الوسع.

و قيل: الجهد للإنسان، و قال تعالى: وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ [التوبة / ۷۹]، و قال تعالى: وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ ﴿النور / ۵۳﴾، أي: حلفوا و اجتهدوا في الحلف أن يأتوا به على أبلغ ما في وسعهم. و الاجتهاد: أخذ النفس ببذل الطاقة و تحمّل المشقة، يقال: جَهْدْتُ رأیی و أَجْهَدْتُهُ: أتعبته بالفکر، و الجهادُ و المجاهدة: استفراغ الوسع فی مدافعة العدو، و الجهاد ثلاثة أضراب: - مجاهدة العدو الظاهر. - و مجاهدة الشيطان. - و مجاهدة النفس.

و تدخل ثلاثتها في قوله تعالى: وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ [الحج / ۷۸]، وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ [التوبة / ۴۱]، إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ [الأنفال / ۷۲]، و قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «جاهدوا أهواءكم كما تجاهدون أعداءكم».

و المجاهدة تكون باليد و اللسان،

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ «جاهدوا الكفار بأيديكم و ألسنتكم».

۲. الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية؛ ج ۲، ص ۴۶۰.

الجهدُ و الجُهدُ: الطاقة. و قرئ: و الذين لا يجدون إلا جُهدَهُمْ و جُهدَهُمْ. قال الفراء:

الجُهدُ بالضم الطاقة. و الجهدُ بالفتح من قولك: اجهد جُهدَكَ في هذا الأمر، أي أبلغ غايتك.

و لا يقال اجهد جُهدَكَ.

و الجهدُ: المشقة. يقال: جَهَدَ دابته و أَجْهَدَهَا، إذا حمل عليها في السير فوق طاقتها.

و جَهَدَ الرجل في كذا، أي جَدَّ فيه و بالغ.

و جَهْدَتُ اللبن فهو مَجْهُودٌ، أي أخرجت زبده كله.

يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ^١ هم به همین معنا گرفته است. از فراء هم نقل کرده‌اند که: الْجُهْدُ بِالضَّمِّ الطَّاقَةُ. بعد گفته است جَهْدٌ به معنای مشقت آمده است.

به حسب آنچه اکثر لغویین گفته‌اند، ظاهراً همان معنای مشقت، اصل است. در کتاب العین آمده است^٢: جَهْدٌ يَعْنِي مَا جَهَدَ الْإِنْسَانُ مِنْ مَرَضٍ، أَوْ أَمْرٍ شَاقٍ فَهُوَ مَجْهُودٌ. در دعا هم داریم: بلغ مجهودی، که ظاهراً به معنای مصدر است.

در المحيط فی اللغة^٣ آمده است: الْجَهْدُ: مَا جَهَدَ الْإِنْسَانُ مِنْ مَرَضٍ أَوْ أَمْرٍ شَاقٍّ. وَ هُوَ مَجْهُودٌ. وَ در معنای

و جَهَدْتُ الطَّعَامَ: اِسْتَهَيْتَهُ. وَ الْجَاهِدُ: الشَّهْوَانُ.

و جُهْدُ الطَّعَامِ وَ أَجْهَدُ، أَيْ اِسْتَهَيْتُهُ. وَ جَهَدْتُ الطَّعَامَ، إِذَا أَكْرَهْتَ مِنْ أَكَلِهِ.

وَ مَرَعَى جَهِيدًا: جَهَدَهُ الْمَالُ.

وَ جُهْدُ الرَّجُلِ فَهُوَ مَجْهُودٌ، مِنَ الْمَشَقَّةِ، يُقَالُ أَصَابَهُمْ قُحُوطٌ مِنَ الْمَطَرِ فَجَاهِدُوا جَهْدًا شَدِيدًا.

وَ جَهْدَ عَيْشِهِمْ بِالْكَسْرِ، أَيْ نَكَبَ وَ اِسْتَدَّ.

وَ الْجِهَادُ بِالْفَتْحِ: الْأَرْضُ الصُّلْبَةُ.

وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مُجَاهِدَةً وَ جِهَادًا.

وَ الْاجْتِهَادُ وَ التَّجَاهُدُ: بَذْلُ الْوُسْعِ وَ الْمَجْهُودِ.

١. التوبة / ٧٩.

٢. كتاب العین، ج ٣، ص ٣٨٦.

الجهد: ما جهد الإنسان من مرض، أو أمر شاق فهو مجهود [و الجهد لغة بهذا المعنى] و الجهد: شيء قليل يعيش به المقل على جهد العيش. و الجهد: بلوغك غاية الأمر الذي [لا] تألو عن الجهد فيه. تقول: جهدت جهدي، و اجتهدت رأبي و نفسي حتى بلغت مجهودي. و جهدت فلانا: بلغت مشقته، و أجهدته على أن يفعل كذا. و أجهد القوم علينا في العداوة. و جاهدت العدو مجاهدة، و هو قتالك إياه.

٣. المحيط في اللغة؛ ج ٣، ص ٣٦٩.

الجهد: ما جهد الانسان من مرضٍ أو أمرٍ شاقٍّ. وَ هُوَ مَجْهُودٌ. وَ الْجُهْدُ لُغَةً. جَهَدْتُ نَفْسِي وَ أَجْهَدُهَا. وَ يَقُولُونَ [٩٩/أ]: لِأُبْلَغَنَّ جَهْدَايَ فِي الْأَمْرِ وَ جُهْدَايَ.

وَ جِهَادَاكَ أَنْ تَفْعَلَ ذَاكَ: أَيْ قُصَارَاكَ.

وَ الْجُهْدُ: شَيْءٌ قَلِيلٌ يَعِيشُ بِهِ الرَّجُلُ الْمُقِلُّ.

وَ كُلُّ مَنْ بَالَعَ فِي شَيْءٍ فَقَدْ جَهَدَ وَ اجْتَهَدَ. وَ أَجْهَدْتُهُ: حَمَلْتَهُ عَلَى ذَاكَ.

وَ جَاهَدْتُ الْعَدُوَّ مُجَاهِدَةً وَ جِهَادًا: قَاتَلْتَهُمْ.

وَ الْإِجْهَادُ: الْإِشْرَافُ وَ الظُّهُورُ. أَجْهَدْنَا: أَصْحَرْنَا وَ بَرَزْنَا.

وَ الْمَجْهُودُ: الْمُسْتَهْيِيُّ مِنَ الطَّعَامِ وَ اللَّبَنِ. وَ الْجَاهِدُ: الشَّهْوَانُ، وَ جَمَعَهُ أَجْهَادٌ.

وَ الْمُجْهَدُ: الْغَضْبَانُ.

وَ أَجْهَدُ الشَّيْءَ: تَكَشَّفُ.

دیگری به کار رفته و حتی تا آنجا که آمده است: و أَتَانِي بِجُهْدٍ لَهُ: أَي لَبِنٍ مَمْرُوجٍ. و كُلُّ شَيْءٍ مَرْجَتَهُ فَقَدْ جَهَّدْتَهُ. بنابراین اجتهاد در اصل لغت به یکی از دو امر است؛ یا به معنای «تحمّل المشقة فی طلب امر»، كما اینکه صاحب کفایه این چنین گفته است، یا اینکه «بذل الوسع و الطاقة فی طلب امر». به نظر می‌رسد با توجه به کلام معجم مقاییس اللغة و العین و برخی دیگر، سخن آخوند به عنوان معنای لغوی اولی باشد که: الاجتهاد لغةً تحمل المشقة. همچنین «بذل الطاقة فی طلب امر» به همین مناسبت است؛ چون وقتی کسی نیرویش را در طلب کاری صرف می‌کند، به مشقت می‌افتد.

معنای اصطلاحی اجتهاد

اجتهاد را مثل آنچه در کتب متأخرین مرسوم است، در کتب اصولی قدیم تعریف نکرده‌اند. اصولیون متأخر حدود و ثغوری را درست کرده‌اند اما قدما تعریفی ندارند، بلکه یا به همان معنای لغوی اکتفا کرده‌اند یا اینکه تلاش کرده‌اند با ذکر امثله، مفهوم مورد نظرشان را به مخاطب ایصال کنند. اما عده‌ای مخصوصاً متأخرین، تلاش کرده‌اند که اجتهاد را در یک عبارت کوتاه که به نظر برخی جامع و مانع است ذکر کنند، که بعضی از آنها را بیان می‌کنیم.

تعریف محقق حلی رحمته الله علیه از اجتهاد

مرحوم محقق حلی در کتاب معارج الاصول تعریف اجتهاد را این چنین ارائه فرموده است: بذل الجهد فی استخراج الاحکام الشرعية؛ اجتهاد، بذل جهد است در استخراج احکام شرعیه. عبارت معارج این چنین است: الاجتهاد: افتعال من الجهد. و هو فی الوجود: (یعنی اصل لغت) بذل المجهد فی طلب المراد مع المشقة؛ اجتهاد یعنی به کار بردن تلاش که همراه مشقت است در طلب مراد. «مع المشقة» می‌گوید، لأنه يقال: (اجتهد) فی حمل الثقیل، و لا يقال ذلك فی حمل الحقیق؛ در حمل چیز سبک نمی‌گویند جهد. و هو فی عرف الفقهاء: بذل الجهد فی استخراج الاحکام الشرعية.

و الْجَهَادُ: الْأَرْضُ الصُّلْبَةُ. و قِيلَ: الْمُسْتَوِيَّةُ الْمَلْسَاءُ لَيْسَ بِهَا أَكْمَةٌ.
و أَجْهَدَ الْقَوْمُ: أَخَذُوا فِي الْأَرْضِ الْجَهَادِ.
و كَلًّا جَهِيدًا و أَرْضٌ جَهِيدَةٌ: إِذَا كَانَتْ تَجْهَدُهُمَا الْمَاشِيَةُ بِالرَّغْيِ.
و أَتَانِي بِجُهْدٍ لَهُ: أَي لَبِنٍ مَمْرُوجٍ. و كُلُّ شَيْءٍ مَرْجَتَهُ فَقَدْ جَهَّدْتَهُ.
و أَنَّهُ لِمُجْهَدٍ بِكَ: أَي مُخْتَلِطٌ.

و بهذا الاعتبار يكون استخراج الأحكام من أدلة الشرع اجتهادا، لأنها تبنى على اعتبارات نظرية ليست مستفادة من ظواهر النصوص في الأكثر، و سواء كان ذلك الدليل قياساً أو غيره. فيكون القياس على هذا التقرير أحد أقسام الاجتهاد.^١

مقرر: سيد حامد طاهري

ويرايش و استخراج منابع: محمد عبدالهى

١. معارج الأصول، ص ٢٥٣.